

عدم تلفیق درست معماری با طبیعت
تخریب پرسپکتیوهای بدیع طبیعی
و ...

گردشگری:

امروز لاهیجان از یک شهر مولد به شهر
سیاحتی بدل می‌شود.
تخریب ابریشم و توتستان‌ها و ابریشم‌کشی
دوره‌ی قاجاری و پهلوی
تخریب شالیزارها
تخریب باغ‌های چای
عدم طراحی برای گردشگری: ضرورت دارد
به نکات زیر توجه شود که هر سه با حفظ طبیعت
نیز بستگی دارد.
محیط برای ثروتمندانی که حاضرند خرج
کنند.

محیط طبقه‌ی متوسط و کمپینگ
و حفظ محیط زندگی مردم.

نیاز دراماتیک شهر / زن به کشاندن قدرت /
مرد به پاسخ‌گویی محاکمه و وارد شدن به
ترک سلطه‌ی داستان را به پیش می‌برد، تا با
بطن دراماتیکی موسوم به گره‌گشایی، راه‌حل
رویدادهای بحرانی یک دوره پیدا شود و
دیالکتیک حیات شهری دوره‌ی نو و کشمکش‌ها
و پیشرفت‌های تازه‌ای را تدارک ببینند.
پرسش روایت سینمایی ما از موقعیت بحرانی
زن / شهر و کشمکش آن با قدرت / مرد آن است
که آیا شهر زنده می‌ماند یا می‌میرد؟
موفق شده یا به شکست دچار می‌شود؟ با
قدرت آشتی می‌کند یا قدرت را به پذیرش تعادل
و برابر و عمل معقول فرا می‌خواند یا مسابقه
را می‌بازد در شرایط تاریخی / طبقاتی قدرت
مسلط مردسالار تداوم می‌یابد؟ مرد را ترک
می‌کند و همسری دیگر می‌پذیرد و با غریبه
ازدواج می‌کند؟ یا قدرت دیگر، ضلع و رأس سوم
مثلث سربرمی‌آورد؟ و یا قدرت موجود اصلاح
می‌شود؟

شبیه کوچولو

تأملی در روند تبدیل و تطبیق داستان

شازده کوچولو به شبیه‌خوانی

علی اصغر دشتی

شبیه کوچولو

(تأملی در روند تبدیل و تطبیق داستان)

شازده کوچولو به شبیه‌خوانی

علی اصغر دشتی

سراینده‌ی اشعار: محمد مطلق

انتشارات نمایش

علی اصغر دشتی به اعتقاد من از خیل این جوانان نوجوی
بذوق صاحب قریحه است که کارش: کارگردانی نمایشنامه‌ی
منظوم شازده کوچولو سروده‌ی محمد مطلق به شیوه و سیاق
تعزیه، براساس داستان دلپذیر و جاودانی آنتوان دوست اگزوپری،
مرا شگفت‌زده کرد و به تحسین واداشت. کار دشتی، هم از
لحاظ قالب و صورت و هم از جهت معنی و محتوا، برخلاف
نظر کارگردانی ایرانی که سال‌هاست از وی کاری ندیده‌ایم و
نمی‌دانم چرا در پاریس، آن نوشته و سخنان را بی‌ذکر دلیل، خارج
از موضوع می‌دانست. این کار تئاتری است، زیرا نمایشنامه بافت
دراماتیک استواری دارد (که اگر جز این می‌بود عجیب می‌نمود
زیرا اصل داستان از سنت اگزوپری است) و به زبانی ساده و دور
از هرگونه تکلف و تعقید که گویا امروزه روز شیوه‌ی مختار زمانه
شده است، داستان سنت‌اگزوپری را به نحوی نو روایت می‌کند.
کارگردانی به شیوه‌ی تعزیه نیز به مثابه‌ی وصله‌ی ناجوری که
بر نسج متن دوخته باشند نیست، بلکه، روایت سراینده «مجلس»

آن را اقتضا دارد و می‌طلبد. این یکپارچگی با همخوانی صورت و معنی، موجب شده که نمایشنامه و کارگردانی در اجرا، کاری موفق از آب درآید.

نکات فوق که به قلم جلال ستاری در مقدمه‌ی کتاب آمده گویای اهمیت دادن به جوانان مایه‌وری است که در درام‌نویسی و کارگردانی نوآوری و خلاقیت هنری خود را نشان داده و می‌دهند و متأسفانه از دید خودی پوشیده می‌ماند و یا تلاش می‌شود تا از آن نادیده بگذرند و البته غالباً نظر منتقدان بیگانه را نیز به سوی خود جلب می‌کنند.

در تجربه‌ی حاضر، دشتی دو چیز را در کنار هم قرار داده است. شبیه‌خوانی و شازده کوچولو که به سختی در کنار هم می‌نشینند. در شبیه‌خوانی شازده کوچولو، شازده کوچولو «شبیهِ» مجلس نیست، بلکه چیزی گمشده و ناپیداست؛ مطلوبیتی که هیچ یک از حاضران در مجلس شبیه آن نیستند. شبیه‌خوانی شازده کوچولو، ترکیب و تعبیر دور و تا حدی ناممکن را به ذهن متبادر می‌کند. ما تاکنون خیلی با هم درباره‌ی گفتمان تعزیه حرف نزده‌ایم، درباره‌ی صورتی نامعقول و فراانسانی از مرگ که امام تعزیه را به قهرمانی دست‌نیافتنی بدل می‌کند. و همانقدر غریب است که مفهوم عقلانی شده‌ی سفر مرگ در شازده کوچولوی سنت اگزوپری.

اجرای این اثر و آزمونش در مقابل دیدگان تماشاگر، آرزوی دشتی و گروهش در آزمایش بر روی تکنیک شبیه‌خوانی بوده است. دشتی در عین حال می‌بایست روند شکل‌گیری این اثر را تئوریزه و مکتوب می‌کرد تا، هم راه برای دیگر کسان گشوده شود و هم این آزمایش به شکل مکتوب ثبت و بررسی شود.

اثر حاضر به گفته‌ی دشتی به عنوان یک خوانش مستقل نیز از جهاتی قابل تأمل است. بازخورد این اثر به اندازه‌ی خود اثر تجربه به همراه داشت.

دشتی می‌گوید: پژوهش‌های بسیاری درباره‌ی شبیه‌خوانی و نسخ تعزیه انجام شده است که متأسفانه اغلب مشابه هستند. هر دوی این گونه پژوهش‌ها نه در تخصص من است و نه در علم من. کار من پژوهش عملی در تکنیکی است که تنها در تجربه‌های نوی رو به رشد حرکت خواهد کرد. در بازتاب و برخورد اجرای این اثر دیدگاهی مخالف نیز وجود داشت. من به آن نیز اندیشیدم. یک دیدگاه اثر مورد نظر را تجربه‌ای می‌دانست که باید درباره‌ی آن اندیشید و به پیش راندش، دیدگاه، دیگر اطلاق عنوان شبیه‌خوانی به اثری این چنین بی‌ارتباط به مراسم شبیه‌خوانی و تعزیه، معتقد بود ما نمی‌توانیم غیر از آنچه در فرهنگ اعتقادی عامه مردم و در زمان و مکان آیینی وجود دارد بر چیز دیگری عنوان شبیه‌خوانی یا تعزیه بگذاریم، با تمام اختلاف‌نظری که با این دیدگاه دارم، معتقدم باید به آن نیز اندیشید و ادله‌اش را به خوبی شنید؛ و به این پرسش پاسخ داد که چرا من می‌توانم از شبیه‌خوانی به عنوان یک مراسم آیینی چیزهایی را حذف کنم و باقی‌مانده‌اش را به عنوان یک تکنیک، شیوه‌ی ارتباطی و حتی شیوه‌ی خوانش و اقتباس مورد بهره‌گیری قرار دهم و دیدگاه دیگری سیر این روش را بی‌راه می‌خواند.